

ہمراہ باخاطرات مادر ارتشی شہید جواد فضل الہی

**پرستار شهید**

علی‌نیا - صفییه سادات، مادر شهید گروهبان یکم جواد فضل الهی، در حیرت مانده بود که در وجود فرزندش، چه چیزی موج می‌زد که حضور در جبهه رازها نمی‌کرد. مادر با گذشت همه این سال‌ها، هنوز هم دلش برای جوادش تنگ می‌شود.

او در رسته بهداری ارتش همچون بسیاری دیگر راهی جبهه شده بود. صلیف سادات می گوید: او را نخستند از روز بود، درونش لذت از خود گذشتگی نبود، شبانه روز فعالیت می کرد و بدون خستگی کارش ادامه می داد. کارش سرشار از عاطفه و مهر بود و به دلیل این که کارش پرستاری و بهیاری وجودش بود، به مناسبت روز پرستار، سراغ او ماری می روم که در نزدش بهیار ارتش در جنگ حدود ۹ دهه را با فراز و نشیب سپری کرده و اکنون که دربار جوادش صحبت می کنم، لایه لایه کلاش چشمانش نیز گاهی می خاست می شود و صدایش می لرزد. من بایه مرگ نمی تا بتواند آرام آرام او مکتب حرف هایش را بزند. می گوید: یسرم بسیار آرام و متین بود و مظلومانه شهید شد، می دانم اگر یبتابی کنم، جواد ناراحت می شود. اوایل جبهه یبتابی می شدم، اما همرم اجازه نمی داد جلوی چشم دیگر فرزندانش بکوبم.

● اگر همین الان باید...

از صفیه سادات می پرسم اگر همین الان جواد وارد خانه شود، به او چه می گویی؟ می گوید: اگر الان جواد من از در خانه وارد شود، تنها یک جمله به او می گویم، بگو آمده ای که بمانی...

خانه صفیه سادات بازیابی و سادگی چشم نوازی  
همراه است، لذت حضور در خانه ساده‌اش را باید  
بریز سقف شیروانی کاشانه‌اش در یکی از کوچه‌های  
خیابان طبرسی جست و جو کنی. او میزبان خوبی  
است، در کنارش آرام می‌گیری. آرامش دوست  
داشتنی است. می‌گوید: هر چه خدا خواسته من هم  
به آن راضی هستم، پسرم در راه خدا قدم گذاشت،  
من هم راضی‌ام به رضای خدا.

## ● بیتابی های پنهانی

صفیه سادات گریزی به ۲۶ سال قبل می‌زند، از روزهایی می‌گوید که با عکس جواد، تنهایی هایش را سپری کرده‌است و از گریه‌های شبانه‌اش. می‌گوید همسرش طلاق این حال و روز را نداشت. دل‌داری همسر می‌داد و زمان‌هایی که همسر و فرزندانش کنار می‌بودند، حال و روز را نمایان نمی‌کردم. به‌یاد دارم، دو ماه بعد از شهادت جواد بی‌تابی عجیبی به سراغ من می‌آمد، دلم می‌خواست جواد به خواب برسانم. می‌کنم بعد از گذشت چند هفته او را خواب دیدم،



جواد حدود ۲۰ سال داشت که به ارتش رفت. داماد  
شهرگشته بود این همه از خدمت صادقانه فاصله  
نگرفته بود. باین که مدت کوتاهی به مرخصی می آمد اما  
ندش هم مفید بود، حتی یک بار از پای احترامی و  
پای اعتباری ندیدیم. آخرین خاطره ای که از جواد در  
ذهنم مانده دارد این است که سپرم تازه از ماموریت  
برگشته بود، وارد دیحاط شد، دیدم جواد این رمق  
درحالی که پوتین هایش را از پایهایش درآورده بود،  
با پایهای خوین در جنج حباط نشسته و ساقی کرده  
است، نزدیک شد، سوال کردم چو اتفاقی برای  
پایهای افتاده است، از پایهای خون می چکید،  
سریع به دنبال آبرقم تازه پایهایش را شست و شوهم،  
جواد گفت: مادر من برای نیست من اما برمی خیزم  
اما واقعا مردم مرا نمی نامند هه. کمی که خازم  
بهتر شد، با مختصر توضیحی که داد، متوجه شدم به  
دلیل فعالیت های مستمری که در عملیات رسانی  
به مجروحان داشته متوجه زخم پایهای خودش در  
پوتینهایش نشده و این باعث شده بود پایهایش برآز  
خون می شود، رو به جواد کردم، فتم، سپرم چرا خودت را  
زخم می دهی، توهم به استراحت نیاز داری اما جواد گفت  
در زندگان به کمک منازار دارند

● در حال رسیدگی به مجروحان بود که...

بود و به شهید، هم در کنار مادر با هم کھلام می خورد و از شهادت پدری می گوید: ابتدا به ما اطلاع دادند که جواد فرزند علی شده و در بیمارستان اوزار بستری است. من و پدرم به مادرم گفتیم جواد خرمی شده است و باید به دیدنش برویم. اما شهید در خانه فتنه در بیمارستان بستری شده بود! بعد از پیگیری های زیادی که انجام دادیم، او را رها می آواره دادند به محض رسیدن ما. من و پدرم در بیمارستان شدم، به بعضی رسیدن ما را

**علی اکبر ملکی** - سن و سالی از او گذشته و وقتی برای گفت و گو درباره فرزندانش بهشدت به سر اعشای می روم، با بهرمانی از من استقبال می کند. او ششیه همه پدر بزرگ های دوست داشتنی این سرزمین است و فرقرار است امروز از جعفر و مهدی دو فرزند شهیدش که به فاصله یک روز از هم به شهادت رسیده اند، نامی برآیم بگوید. حاج پدر... نامی بدر شهیدان جعفر و مهدی نامی است که همسرش نیز سال ها قبل به رحمت خدا فرشته شد. ۳۳ سال از پرواز دو فرزندش گذشته و حالا او مانده و

خاطراتی که باید آوری آن ها گاهی لبخند دلنشینی  
روی لب هایش می نشیند و گاهی هم بغض و دلتنگی  
به سر اغش می آید.

او صورت همیشه خندان جعفر را بیاد دارد، و حسرتی می کشد و می گوید: آن روز هاشمی دستم همراه فرزندانم در جبهه ها حاضر شوم اما مکانش را بریم فراموش کردم، امیدوارم که دوباره خدایندم بشناسد که تو که آنستم دوزخ زنده را برای یاری اش تشویق کنی، از من و بنده می شود قتل کند. جعفر نیز زنگ می زند که تو تهران را به حسین امین موقع آمدن تهران ندیدی؟ من هم می شناسم، پس از اتمام دوره ابتدایی جعفر به سبزوار و مدیم. در ۱۴ سالگی عضو فعال بسیج شد و در سال ۱۳۶۱ به اولین بار به جبهه رفت. او آن قدر به عاشق عزم شد و در چهارمین نوبت از ناحیه پا مجروح شد.

پایان دبیرستان که برخی زمان‌هایش را در جبهه بود، موفق شد در رشته فرهنگ و ادب دیپلم بگیرد. در کنکور سراسری در دانشگاه تربیت معلم شهید ماهر دامغان در رشته پرورشی قبول شود. طبق آن چه همزمانش می‌گویند دوران دانشجویی جعفر دوران کمال جوی، و آرزوهایش بود.

همان طور که پدرش می گوید: یکی از ویژگی های خاص جعفر چهره همیشه خندانش بود که در بین دوستانش باعث رفع ناراحتی و غم ها بود و همیشه سعی داشت اگر غم و غصه ای در کسی هست آن را برطرف کند.

بر شهید می گوید: اوایل انقلاب که در تهران بودیم، جعفر حدوداً ۱۲ ساله بود که همراه بچه های محل به مسجد امام حسین (ع) می‌رفتند تا نماز و محرابی را روی دیوار می‌نوشتند. زمانی که من رفتم و دیدم انقلاب پیروز شد، جعفر سه نوبت حفاظت از مشور و به اهداف و آرمان هایش، او را فرزند امام جعفر عتیق و در سن ۶۵ سالگی در عملیات کربلا شرکت کرد و به شهادت رسید و من و خانواده او را از آنجا که در مشهد به آرزوی رسیدن و مزد تلاش و ایثار و شهادت آرزو داشتیم.

می گوید جعفر نمونه بود و از سال شصت و یک، ۹ بار جبهه رفت و همیشه سفارش می کرد برادرش مهدی نیز راه او را ادامه بدهد که همین طور هم شد. پدر شهیدان

درباره حضور مهدی در جبهه این  
طور می گوید: جعفر در یکی از نامه  
می خواهی به جبهه بیایی الان  
وقت آمدن است. مهدی هم بعد  
از دریافت رضایت من و مادرش،  
به جبهه اعزام شد. مهدی تا کلاس  
پنجم ابتدایی در درس خوانده و سپس  
به سراغ مکانیکی رفته بود.



● شهادت به فاصله یک روز، تدفین به فاصله یک هفته

وقتی از او درباره شهادت فرزندانش سوال می‌کنم خیلی تلاش می‌کند جلوی بغض را بگیرد و می‌گوید: «استوار باشد ولی اشک هایش سر را زیر می‌شود و ادامه می‌دهد: «فرزند نام جعفر و مهدی و فاصله یک روز در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه به شهادت رسیدند، ابتدا جعفر شهید شد و بعد پیکرهایش را برداشته و در میان کربلا به خاک سپردند و آرام شدند. منطقتی تعیین کردیم و بعد از یک هفته با آرام شدن منطقه عملیات کربلا به پیکر مهدی را به دلیل این که از نیروهای عملیات بود و نتوانسته بودند از زیر آتش دشمن خارج نشی کنند با کمک نیروهای امدادی به عقب آورند و در کنار برادر شهیدش جعفر در مزار شهدای استوار به خاک سپردیم.»

● یک کاپشن، یک مفاتیح

آقای نامی در میان خاطراتی که برآیم تعریف می کند:  
گاهی مکتب می است، انگار می خواهد خاطرات آن  
سال ها را در ذهنش جست و جو کند. می گوید: زمانی  
که جعفر در دامان مشغول تحصیل در دانشگاه  
تربیت معلم بود، وقتی اولین حقوق خود را دریافت  
کرد دیوایل آن یک کتاب فوایح الحان و کتابی از آیت  
... دستمیز برای من و برادر کوچکش  
کاظم هم یک کاشین خرید.

### ● جعفر از جبهه فرار کرد؟

پدر شهید یکی از خاطر آش در باره مجروح شدن جعفر را این گونه نقل می کند: نوبت چهار می که جعفر به جبهه اعزام شده بود، برایم خبر آوردند که جعفر از جبهه فرار کرده است. باور نمی کردم چون پدرم را می شناختم و او با هدف به جعفر فته بودند نه بازور. در حال در جواب گفتم اگر فرار کرده باشد خودم ادبش می کنم. بعد از این خود به منطقه خبر دادم و او خبری نبود و بعد از چند روز جست و جو خبر آوردی که جعفر در یکی از بیمارستان ها بستری شده است. وقتی پیش او رفتم، دیدم پدرم از یک پا مجروح شده بود و حتی نمی توانست در دست او بارود، او بوسیدم و افاقا از دیدنش خیلی خوشحال شدم.

● من و دلتنگی هایم

از پدر شهیدان نامنی وقتی می پرسم چقدر دلتنگ فرزندان می شوی می گوید: خیلی زیاد. اصلاً مگر می شود پدر یا مادری دلش برای بچه هایش تنگ نشود؟ بعضی شب ها خوابشان را می بینم و وقتی هم سر مزارشان می روم برایشان قرآن، زیارت عاشورا و دعای توسل می خوانم.

**● روایت رفیق**

احمد شادان از مهکلاسی های شهید جعفر نامی در دبیرستان قهسبازری است که در این جمع ما همراهی می کند. این معلم بازنشته که هنوز لهجه تهرانی و چهره خندان جعفر را به خاطر دارد، می گوید: اگر امروز بین ما هندو داشت، مانند ما معلمی بازنشته بود ولی راهی را انتخاب کرد که تا آخر دنیا همیشه زنده و راهش پررهوراست. احمد می گوید: ما شاگرد رنگی بود که همراه دوستش شهید حسین نامی در بیشتر اعزام ها با هم بودند و زندگی شان را وقف جبهه کرده بودند و در آخر نیز به آرزوی دیرین خودشان یعنی شهادت نایل شدند. او شهید اصلی نامی (دوست و هم رزم شهید جعفر نامی) را مشوق اصلی جعفر برای رفتن به جبهه می داند و ادامه می دهد: حسین به دلیل این که از هر زمان شهید کاه بود، با وجود جبهه نیز کویچش، بسیار زیرک و باهوش و دارای اراده ای قوی بود جعفر نیز او را موخته بود در میدان جهاد، عرصه آمادگی و اراده است. این دو رفیق صمیمی در بخش تخریب لشکر ۵۵ صر مدنی را با هم بودند. این دو شهید با کمی گوشت در راه خاطر اش شیرینش با شهیدان نامی می گوید: جعفر و مهدی دو جوان الگو نمونه و چراغ محله بودند و هستند و جا دارد از مرحوم مادرشان یاد کنم که چنین دسته گل های را تقدیم اسلام وطن کرد.

در بخشی از وصیت نامه شهید جعفر نامنی نوشته شده است: امروز برای رسیدن به ساحل نجات باید بر کشتی جهاد سوار شد.



شهید جعفر نامنی - نفر سمت راست



شہید جعفر نامنی

## این جوان های پی ادعا...

جمعه برای زیارت اهل قبور به بهشت رضا (ع) رفته بودم. طبق معمول شلوغ و مملو از جمعیت بود. قسمت مزار شهدا هم همین گونه شلوغ بود. هر کسی به نحوی مشغول بود، عده ای مشغول خواندن قرآن و دعا و عده ای مشغول پخش نذری بودند.

در این میان تعدادی جوان را دیدیم که اطراف برخی مزارها مشغول انجام کاری هستند، توجهم جلب شد و نزد آن‌ها رفتم. هر کدام از آن‌ها روی یکی از مزارها نشسته و مشغول سنبله‌های گشای و رنگ آمیزی خطوط کم‌رنگ شده اسامی و مشخصات شهدا بودند.

با خود گفتم خب  
 الحمدلله، بالاخره  
 پیگیری ها نتیجه داد  
 آخر چند سالی بود اسامی  
 و مشخصات مزار شهدا در  
 بهشت رضاترکم رنگ و بد نما شده  
 بود و از مدتی قبل پیگیری این مسئله از  
 مسئولان بودم. نزدیک قتم و بعد از عرض  
 خدا قوت و خسته نباشید، گفتم خب چو خوب که  
 بالاخره مسئولان دست به کار شدند، من واقعا



جوانی که روی مزار نشسته و سخت مشغول نشیمنی بود، با تعجب گفت کدام مسئول؟ ما که در اینجا هیچ فقیهانی «سید علی» آمده ایم و خود جوش می‌دهیم و هر پنج تن جمعه در خدمت خود شده‌اند. جوش جالب شد و برای این اطلاعات موضوع کردم دستش را به من می‌داد که بترسنا شود. به دوستانی درشت هیكل که او روی مزاری نشسته و مشغول کار بود، جوش رفتم و سلام کردم. با چه‌ای این شما شما! پاسخ دادند که کار مشغول کار، پرسیدم و با جوش جوشانید؟ با همان لحن صمیمی و صمیمانه که مسئولان به من مسئول نیستیم که باید بودیم احتمالاً این جاب‌نمود که قضیه چیست؟ گفت قضیه این است که کار

لا من مسئول نیستم و خادم شهدا هستم و کامرانی

## کامرانی

**تأسیس شرکت سهامی خاص اربکده جواهر شرق در تاریخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۳ به شماره ثبت ۷۰۵۹۰ به نشانی مسکونی ۱۴۰۰۸۸۲۸۸۳۱**

ثبت و امضا ذیل دفاتر تکمیل گردیده که خلاصه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم آگهی میگردد. موضوع فعالیت: انجام امور پیمانکاری در خصوص فعالیت های مربوط به آبیاری- شبکه های زهکشی و آبیاری تحت فشار و استخرهای ذخیره آب. اخذ و اعطای نمایندگی شرکت های داخلی و خارجی در زمینه کشاورزی. انجام هرگونه پروژه و پیمان در زمینه ایجاد و احداث گلخانه و ارائه مشاوره فنی مهندسی و نظارت در خصوص انواع کشت های گلخانه ای. ارائه هرگونه خدمات مشاوره ای فنی مهندسی بهره برداری اجرا و احداث و مدیریت امور تولیدی و خدماتی در بخش کشاورزی. انجام کلیه امور پیمانکاری در خصوص فعالیت های مربوط به فضای سبز و باغبانی (مطالعه- طراحی- اجرا و نگهداری و نظارت). تهیه و تولید انواع محصولات و نهاده ها در بخش های حوزه کشاورزی (فضای سبز- باغبانی - گلخانه - زراعت - آبیاری - گیاهان دارویی - ماشین آلات و ادوات کشاورزی - دامپروری - طیور). تهیه و تولید و تامین انواع ماشین آلات و ادوات برای اجرای پروژه های زیربط. انجام کلیه عملیات بازرگانی (صادرات و واردات) در کلیه بخش های حوزه کشاورزی. توزیع انواع محصولات و نهاده های کشاورزی در بخش های مختلف کشاورزی (فضای سبز- باغبانی - گلخانه - زراعت - آبیاری - گیاهان دارویی- ماشین آلات و ادوات کشاورزی- کود- سم- پذر). فراوری و بسته بندی انواع نهاده ها و فراورده ها و محصولات کشاورزی. صادرات و واردات کلیه سموم و کودهای حیوانی و شیمیایی و الی و انواع نهاده ها و محصولات مربوط به کشاورزی. شرکت در مناقصات و مزایدات دولتی و خصوصی. در صورت لزوم پس از اخذ مجوزهای لازم از مراجع ذیربط مدت فعالیت: از تاریخ ثبت به مدت نامحدود مرکز اصلی: استان خراسان رضوی، شهرستان مشهد، بخش مرکزی، شهر مشهد، محله شهرک آزادگان، خیابان شهیدراضی ۲، کوچه شهید رضای ۲/۳ (راضی ۴/۴)، پلاک ۱۷، ساختمان سیلان، طبقه اول، واحد ۲ کدپستی ۹۱۷۷۱۸۳۱۹۱ سرمایه شخصیت حقوقی عبارت است از مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰۰ ریال نقدی منقسم به ۳۰۰۰ سهم ۱۰۰۰۰۰ ریالی تعداد ۳۰۰۰ سهم آن با نام عادی مبلغ ۴۹۲۷۹۰۰ ریال توسط موسسین طی گواهی بانکی شماره ۴۹۳۷۱۷۹ مورخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ نزد بانک ملت شعبه کوهسنگی مشهد با کد ۴۹۲۷۹۰۰ پرداخت گردیده است اعضا هیئت مدیره آقای مجید باقری به شماره ملی ۰۹۲۱۳۱۶۶۹۰ و به سمت عضو هیئت مدیره به مدت ۲ سال و به سمت مدیرعامل به مدت ۲ سال آقای اسماعیل جامی خراسانی به شماره ملی ۰۹۲۲۴۰۸۲۸۹ و به سمت نایب رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال آقای میلاد نصیری به شماره ملی ۰۹۲۲۷۱۶۸۵ و به سمت رئیس هیئت مدیره به مدت ۲ سال دارندگان حق امضا: کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهد آور شرکت از قبیل چک، سفته، بروات، قراردادها عقود اسلامی و همچنین کلیه نامه های عادی و اداری بااعضاء مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره همراه با مهر شرکت معتبر می باشد. اختیارات مدیر عامل: طبق اساسنامه بازرسان آقای محمد عزیزاده یزدی به شماره ملی ۰۹۲۴۴۹۰۲۳۳ به سمت بازرس اصلی به مدت یک سال مالی آقای سجاد بهمن به شماره ملی ۰۹۲۴۸۲۶۹۸۳ به سمت بازرس علی البدل به مدت یک سال مالی روزنامه کثیر الانتشار خراسان رضوی جهت درج آگهی های ثبت تعیین گردید. ثبت موضوع فعالیت مذکور به منزله اخذ و صدور پروانه فعالیت نمی باشد.

**آدرس کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی اداره ثبت شرکت ها موسسات غیرتجاری مشهد (۷۰۰۸۸۸)**

۹۱۹۱۲۵۶۷۷

9A1209VV